

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۱۱۴)

حسن صباح رهبر انقلابی و پر قدرت فرقه اسماعلیه در ایران

بطوریکه از ورق‌های تاریخ این دوره بطور کامل مستفاد می‌گردد ، فتوحات سلجوقیان و تشدید بهره‌کشی فئودالی مربوط به آن مبارزه صنفی‌را که از آغاز سلطنت غزنویان در ایران پایه‌گذاری شده بود شدیدتر ساخت همانطور که در ورق‌های گذشته این تالیف نوشته شده ، نخستین پادشاهان سلجوقی که ایران را فتح کردند سخت در مذهب تسنن تعصب می‌ورزیدند ، تعصب و آزار شیعیان و باطنیان که از ایرانیان وطن پرست بشمار میرفتند باجدیتی هر چه تمام‌تر دوام یافت ، بدین جهت در نیمه دوم قرن پنجم هجری مخالفت باحکومت سلجوقیان تحت لفاظهٔ مذهب اسماعیلیه آشکار گردید بطوریکه میدانیم مذهب اسماعیلیه یکی از شعبه‌های شیعه از نظر سنیان منفور شمرده میشد ، پس از بررسی جوانب مختلف اجتماعی این دوره چنین نتیجه گرفته میشود که پایه اجتماعی نهضت اسماعیلی در ایران از آغاز به روستائیان نواحی کوهستانی و پیشه‌وران و بینوایان شهری متکی بوده است . در دهه ششم قرن پنجم هجری حسن صباح حمیری که مردی فوق‌العاده زیرک و باسیاست بود از میان ناراضیان ایرانی قد علم کرد . به روایتی خاندان حسن صباح از شاهان حمیری بودند . که پیش از اسلام در یمن سلطنت داشتند به روایت دیگر خانواده او از روستائیان خراسان بودند . پدر وی علی بن محمد حمیری از کوفه به قم نقل

مکان کرد و حسن در قم به دنیا آمد، سال تولد حسن معلوم نیست ولی درباره زندگانی سراسر شور و فعالیت وی منابع و مدارک رضایت بخشی در اختیار هست، در مورد این انقلابی بزرگ قرن پنجم هجری علاوه بر ترجمه احوال مختصر و تقریباً قانع کننده‌ای در جوامع التواریخ رشیدالدین فضل‌اله همدانی و اشارات و اقتباسات دیگری در کتابهای مختلف، گاجچین یا خلاصه‌ای از نوشته‌های خود وی بوسیله شهرستانی در کتاب الملل والنحل بجا مانده است.

پویه‌های جوانی حسن صباح

آنچه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و عظاملك جوینی درباره حسن صباح آورده‌اند ظاهراً از دفتر خاطرات خود حسن برداشته شده است، شیوه نگارش این بخش، مستقیم (لحن متکلم و حده) موضوع تفصیلی و مبنی بر قرائن و تا آنجا که قابل غور و بررسی میباشد صحیح است. حسن صباح از هفت تا هفده سالگی جوین و پویان دانش بود. خانواده اش بر طریق دوازده امامیان بودند و زادگاهش چنانکه از روایات مختلف برمی آید شهر شیعی نشین قم بود، بهر حال نکاپوی حسن صباح در طلب دانش او را به ری که چندان از زادگاهش دور نبود و شهر بزرگ و پر جمعیتی بود کشاند. وی در همانجا به تحصیل علم پرداخت تا هم بتواند در دیوان رسالت برای خویشتن شغلی بدست آورد و هم به معلومات وسیعتری دسترسی پیدا کند (۱).

۱- از دوران جوانی حسن صباح گذشته از خاطرات خود او. ما فقط داستان خیالی رقابت وی با نظام الملك و شرحی که در تبلیس ابلیس ابن الجوزی در باره کاتبی اش در نزد عبدالرزاق بن بهرام آمده است در دست داریم که در خور اعتماد نیست (فرهنگ اسلامی

اینک قسمتی از خاطرات مذکور (از ایام صبی و زمان هفت سالگی مرا محبت انواع علوم بوده است و خواستی که عالمی متدین باشم و تاهفده سالگی جویان و پویان دانش بودم و مذهب آبای خویش - اثنی عشری داشتم. در زی رفیقان شخصی امیره ضراب نام دیدم ، بر عقیدت خلفای مصر احیاناً فائده‌ای فرمودی و پیش از او ناصر خسرو و حجت خراسان ، اگر چه او را چیزی میسر نشد . و در عهد سلطان محمود ابوعلی سیمجور و جماعتی انبوه آن راه گرفته بودند و نصرین احمد سامانی و جماعتی بزرگان حضرت بخارا این عقیدت قبول کرده بودند . گفتم : مرا هرگز در مسلمانی شك و شبهت نبوده است در آنکه خدائی هست حی . قائم قادر ، سمیع ، بصیر و پیغمبری و امامی و حلال و حرامی و بهشت و دوزخی و امر و نهی و پنداشتم که دین و اعتقاد اینست که عوام دارند ، خصوصاً شیعه ، و هرگز گمان نبردم که حق در خارج مسلمانی بیاید طلبید و مذهب اسماعیلیان فلسفه است و حاکم مصر متفلسف است . امیره ضراب . مردی نیکو اخلاق بود ، نخست که بامن سطاره میگرد ، میگفت : اسماعیلیان چنین گویند . گفتم ای بار ، سخن ایشان مگوی که خارج دایره‌اند و مخالف عقیدت است و ما را در مذاکرات با یکدیگر مناظره و مباحثه میرفت ، و او عقیدت فرا جرح و کسر میکرد و من مسلم نمیداشتم ، اما در دلم آن سخنان مؤثر بودی) (۱)

ورود حسن صباح به فرقه اسماعیله و عزیمت وی . ۴ مصر

بدین ترتیب معلوم میشود که حسن صباح در جوانی زمانی که شاگرد مدرسه

بود بایکی از داعیان اسماعلی به نام امیر ضراب ملاقات کرده و پیرامون اعتقادات اسماعیلیان بحثها نموده گرچه در آن موقع نخواستہ قانع شود ولی پایه ایمانش متزلزل گردیده است. در اثر همین تلقین و ایجاد شک در روحیه وی از آن پس حسن صباح با داعیان دیگر اسماعیلی چون ابونجم ملقب به سراج و مردی بنام مؤمن که از جانب شیخ احمد بن عبدالملک بن عطاش اجازه دعوت یافته بود ملاقات کرد (این ابن عطاش که از بزرگترین داعیان اسماعیلی در ایران بود و بنداری و ابن اثیر (۱) ذکر او را آورده اند عاقبت پس از بیرون شدن قلعه مستحکم دژ کوه یا شاهدژ (نزدیک اصفهان) از دست اسماعیلیان در حدود سال ۴۰۰ هجری اسیر و به دار آویخته شد) مؤمن سرانجام پس از ملاقاتهای پی در پی توجه حسن صباح را به فرقه اسماعیلیه جلب کرد و با فروتنی و اظهار عجز (زیرا حسن را از خود هوشیارتر و دارای قدرت فکری و اخلاقی بیشتر میدید) از حسن صباح برای خلیفه فاطمی المستنصر بیعت گرفت، ابن عطاش که حوزه فعالیت او اصفهان و آذربایجان بود، در رمضان سال ۴۶۴ هجری به ری آمد، وی هنگامی که حسن صباح را دید به کفایت و قابلیتش پی برد، بهمین جهت بعد از مدتی او را به نیابت از طرف خود برگزید و به اصفهان گسیل داشت. حسن صباح در سال ۴۶۷ هجری به اصفهان رفت و مدت دو سال وظیفه معاونت ابن عطاش را در آن شهر بر عهده داشت تا اینکه طبق دستور ابن

۱- ابن اثیر در صفحه‌های ۹۰ و ۹۲ کتاب خود او را (رئیس باطنیه) خوانده است و

این اثیر در جلد دهم کامل صفحه‌های ۱۰۹ و ۱۱۰ نوشته که باطنیان تاج زر بر سر او نهادند

و در همین مورد نیز نام حسن صباح ذکر شده که از شاگردان او بوده است

عطاش بمنظور ملاقات المسنصر خلیفه فاطمی عازم مصر گردید . در اینجالحن مستقیم نقل قول از خاطرات حسن صباح در مآخذ تاریخ رشیدالدین فضل‌اله قطع میشود ، اما می‌توان ادامه مطلب را تا رسیدن حسن به مصر بر مبنای همان خاطرات تصور کرد . عبدالملک از قرار معلوم کارگزار فاطمیان در اصفهان بود و کار دعوت نواحی غربی ایران را برعهده داشت (زیرا در طی داستان می‌بینیم که تمام این نواحی تا آذربایجان و کرمان تابع امر عبدالملک میباشند) اما عبدالملک عطاش چه مقام و منصبی به حسن داده است به درستی روشن نیست ، برای اینکه در میان درجات یا سلسله مراتب اسماعیلی اصطلاح نایب بچشم نمی‌خورد . بهر حال در سال ۴۶۹ هجری حسن صباح از راه غیر مستقیمی عازم مصر گردید نخست به سوی شمال آذربایجان رفت (این منطقه جزو قلمرو عبدالملک بود) و سپس به میافارقین درآمد . در اینجا قاضی شهر به علت آنکه وی بطور علنی در حدیث اجتهاد ، ایراد و مناظره کرده و برای تفسیر دین مانند فقیهان اهل سنت درباره حق افراد بحث نموده بود ، دستور اخراج وی را صادر کرد . در دمشق به سبب شورش سردار ترکی ناامنی ایجاد گردید و راه مصر بسته شده بود . از این روی حسن صباح از راه دریا دور زد تا سرانجام در تابستان سال ۴۷۱ هجری به قاهره رسید . در آنجا (داعی الدعاء بود او) دو-جمعی از بزرگان دولت فاطمی مصر به استقبالش شتافتند و مقدم او را گرامی داشتند . خلیفه المسنصر نیز وی را مورد عنایت مخصوص قرار داد و مطلب حائز اهمیت اینست که حسن صباح در مدت هیجده ماه اقامت خود در قاهره (از تابستان سال ۴۷۱ هجری تا اول زمستان سال ۴۷۳ هجری) موفق به دیدار

المستنصر خلیفه فاطمی نگریدید. (۱)

مراجعت حسن صباح به ایران

همراه با زمان اقامت حسن صباح در مصر دو گروه در دربار المستنصر با یکدیگر در مبارزه بودند، گروهی طرفدار فرزند ارشد مستنصر یعنی نزار بودند و می خواستند که او خلافت و امامت را بعد از مستنصر عهده دار شود. گروه دیگر طرفدار پسر دوم خلیفه بنام مستعلی بودند. این کشاکش ادامه داشت تا سرانجام طرفداران مستعلی توفیق یافتند و مستعلی به ولا یتعهدی خلافت فاطمیان برگزیده شد. نوشته اند (۲) حسن صباح در اثر تمایل به ولا یتعهدی نزار پسر ارشد مستنصر مورد بی مهری و کینه مستعلی ولیعهد پسرگزیده شده و امیرالجوش بدرمرد مقتدر دولت مستنصر واقع شد، و سرانجام مسجیور به ترک مصر گردید. مراجعت اجباری و نومیدانه حسن صباح از مصر بسا در در نظر گرفتن اختلاف عقیده مذکور و از طرف دیگر عدم توفیق ملاقات بنا مستنصر خلیفه فاطمی در مدت هجده ماه امامت خود در قاهره چه تأثیر سوئی میتوانست در روحیه حساس حسن صباح باقی بگذارد این خود موضوعی بسیار قابل توجه و دقت میباشد، به درستی نمیتوان ثابت کرد که حسن صباح در آن موقع با چه اندیشه‌ای به ایران بازگشت، آیا چنانکه خواهیم دید خود در صدد تاسیس دولت مستقلی بود و انتخاب نام نزار را برای پیشبرد هدف خود

۱- تاریخ اصبی ایران تألیف پروفسور ادوارد براون جلد دوم ترجمه فتح‌الله مجتبائی

۲- رشیدالدین فضل‌الله همدانی (جامع التواریخ بخش اسماعیلیه)

بهانه ساخته بود یا اینکه از روی اعتقاد به طرفداری از نزار و مخالفت با رژیم حکومت مصر برخاسته بود

تهیه مقدمات تأسیس دولت مستقل اسماعیلی در ایران

بهر حال حسن صباح چه مخالف رژیم حکومت مصر بود و چه نبود به محض بازگشتن به ایران (تابستان ۴۷۴ هجری) و ورود به اصفهان به يك سلسله مسافرت پنهانی مبادرت ورزید ، به یزد و کرمان و خوزستان و عراق عجم که از مراکز معتبر سلجوقی بودند سفر کرد ، در طی سالهای بعد از سال ۴۷۴ هجری او را می بینیم که در جستجوی مرکزی است تا ستاد جنبش به اصطلاح نزاری را در آنجا مستقر سازد .

تقریباً نقشه يك جنبش وسیع و همه جانبه طرح افکنده شده بود ، مردان بسیاری به فرمان وی درآمده بودند و به دستور او در تمام اطراف و جوانب دیده وری و جاسوسی میکردند ، معهذاً خود وی نیز دائم به ویژه در نواحی شمال غربی ایران که خود پزورده آن دیار بود در سفر و تکاپو بود. خط سیر طولانی سفر های حسن صباح نشان میدهد که در آن زمان دعوت اسماعیلی (باطنی) تا کجا رسیده بوده است ، از آن گذشته طبق اشاراتی که ابن اثیر در شرح اوضاع این زمان میکند ، چنین استنباط میشود که نهضت حسن - صباح فعالیت خود را آغاز کرده بوده است . احتمال کلی نمیتوان داد که در همین عهد است که اسماعیلیان ساوه که چندان ازری و قم دور نیست بر

اثر اهرمیتی که پیدا کردند توجه زعمای قوم را بخود جلب نمودند . در زمان ملکشاه سلجوقی هیجده تن از آنان را به جرم اینکه در نماز عید . به یکدیگر

ملحق شدند و جدا از ساکنان سنی مذهب ساوه به شیوه اهل تشیع نماز گزارده بودند دستگیر کردند ، و مورد استنطاق قرار دادند ، و سپس آزاد ساختند . چنین گویند که پس از این واقعه آنان مؤذن محل را که تکبیر نماز میگفت به قتل رسانیدند تا مبادا وی که به عنوان يك نوکیش بعد از این بر نقشه آنان وقوف یافته بود رازشان را بر ملا سازد . بنظر میرسد که نظام‌الملک در محکوم ساختن طاهر النجار پسر يك واعظ به قتل ، شخصاً پافشاری کرده است . (۱)

اگر گفته ابن اثیر مطابق با واقع باشد . پیش از آنکه قلعه الموت به تصرف اسماعیلیان در آید حکمران اسماعیلی یکی از قلعه های نزدیک قائن کاروانی را مورد تهاجم قرار داد و بزرگان قائن در کوششی که برای تنبیه و گوشمالی وی کردند شکست خوردند .

بقیه در شماره آینده

پروپگاندای کاد علوم السانی و مطبوعات و کتب

رساله طابع علوم السانی

۱ - ابن اثیر ذیل حوادث سال ۴۹۴ هجری نوشته است ، پدر طاهر نجار نیز که مظنون به داشتن مذهب اسماعیلی بوده بعداً بدست یکی از اوباش کشته شد .